

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

نکات تکمیلی بحث واجب کفایی

نکته اول

برای تحقیق و نتیجه‌گیری در واجب کفایی چند نکته را دیروز عرض کردیم و امروز هم تکمیل می‌کنیم تا ببینیم به چه نتیجه‌ای می‌رسیم.

عرض کردیم تقسیم واجب به کفایی و عینی اختصاص به واجب ندارد و در مستحبات هم جریان دارد و مستحب کفایی و عینی هم داریم.

نکته دوم

در بعضی از کلمات، مثل کلام مرحوم بروجردی و مرحوم اصفهانی گفته‌اند همان‌طور که در واجبات عینی مکلف جمیع المکلفین است. در واجب کفایی هم مکلف جمیع المکلفین است و نتیجه‌ای که از آن می‌گیرند اگر یک جواب کفایی ترک شد، جمیع المکلفین عنوان عاصی دارند. امام (رضوان الله علیه) فرمودند در اکثر صور واجب کفایی، نمی‌توانیم بگوییم جمیع المکلفین عنوان مکلف دارند. برای اینکه در مواردی که واجب کفایی قابل تکرار نیست یا اگر قابل تکرار باشد، یک فرد از آن بیشتر مطلوب مولا نیست، معقول نیست بگوییم تکلیف شامل جمیع مکلفین شده.

برای تأیید فرمایش ایشان باید این نکته را مطرح کنیم اگر فرضاً کسی از دنیا رفت، تجهیز میت، عنوان واجب کفایی دارد. بگوییم تمام مکلفین روی زمین مکلف هستند که او را تجهیز کنند. این عنوان لغو است. کسی از دنیا رفته یک نفر یا دو نفر لازم است تا او را تجهیز کند. بگوییم این تکلیف توجه پیدا می‌کند به جمیع المکلفین و اگر این تکلیف ترک شد، آن‌ها عنوان عاصی دارند و معصیت کرده‌اند.

در باب تکلیف یک مرحله فعلیت و یک مرحله تنجز داریم. مرحله تنجز مرحله‌ای است که انسان اگر علم به آن تکلیف پیدا کرد و انجام داد ثواب دارد؛ و اگر علم پیدا کرد و انجام نداد عقاب دارد. مرحله عقاب و ثواب مربوط به مرحله تنجز تکلیف است. اگر مثلاً میتی در روستایی کسی نباشد او را تجهیز کند، دیگران که متوجه نمی‌شوند هیچ‌کسی نمی‌گوید این تکلیف بر همگان تنجز دارد. منتها کلام ما در مرحله قبل است. یعنی در مرحله فعلیت است. آیا برای چنین موردی این تکلیف عقلایی است که بگوییم وقتی میتی از دنیا رفت بالفعل این تکلیف بر همه فعلیت پیدا می‌کند. در دایره تکالیف عرفی، گاهی می‌گویند یکی از شما ده نفر این کار را انجام بدهید؛ اما عقلاء چنین چیزی را نمی‌پذیرند که جمیع المکلفین، مکلف باشند.

مرحله و ثواب و عقاب و مرحله تنجز مسلم است. کسانی مثل مرحوم بروجردی و محقق اصفهانی که می‌فرمایند مکلف، جمیع المکلفین است، یعنی این تکلیف برای همه فعلیت دارد. ما عرض می‌کنیم به دنبال فرمایش امام، این تکلیف عقلایی نیست و

تکلیف، تشریع و تقنین ریشه عقلایی دارد و این چنین نیست که بگوییم شارع در مسئله قانون گذاری و جعل قانون روشی غیر از روش عقلاء و سلوک کرده.

عقلاء می گویند خطاب و توجه این تکلیف شامل جمیع مکلفین نمی شود. پس اگر از ما بپرسند تکلیفی شامل جمیع مکلفین می شود، خود این لغو است و عقلایی نیست و عقلاء در چنین مواردی استیحا ش می کنند. یک عملی است که اگر یک یا چند نفر در محدوده ای انجام دهند مقصود مولا محقق می شود. بگوییم با وجود آن تمام مکلفین این تکلیف متوجه آنها است، مستلزم لغویت است و غیر عقلایی است و عرفیت ندارد.

نکته سوم

نکته دیگری که اضافه می کنیم و مؤید نکته قبلی می شود اینکه اگر بگوییم واجبی داریم که اگر جمیع مکلفین ترک کنند عنوان عاصی دارند، حاکم به اطاعت و عصیان عقل است. عقل چنین چیزی را نمی پذیرد. فرضاً مرتدی در سرزمینی وجود دارد و یک میلیون نفر قدرت دارند این مرتد را از بین ببرند، اما اگر تمام آنها ترک کردند، همه عند العقل عنوان عاصی دارند، برای ما معلوم نیست که عقل بگوید درجایی که یک میلیون قدرت دارند، منتها به اختلاف موارد، یکی قدرت کمتر یا بیشتری دارد یا یکی دورتر یا نزدیک تر است؛ اما همه قدرت دارند، اگر بگوییم آن کسی که نزدیک مرتد است و مرتد در حضور او سب النبی کرده با آن کسی که دورتر است و قدرت هم دارد که برود مرتد را از بین ببرد، عقل بگوید تمام آنها عنوان عاصی دارند، نفی نمی کنیم، می گوییم برای ما مشکوک است و قطعی نیست.

این تعبیر که در واجب کفایی اگر همه ترک کردند همه عنوان عاصی دارند، در هیچ روایتی وارد نشده، لااقل ما ندیدیم در یک واجب کفایی که چنین تعبیری در روایتی وارد شده باشد، این از احکام عقلیه است. اینکه عقل بگوید در صورتی که تکلیف متوجه جمیع مکلفین باشد و همه ترک کنند عصیان کرده اند. چنین حکمی از عقل برای ما ثابت نیست.

نکته مهمی که دیروز عرض کردیم و گفتیم در کلمات صاحب جواهر هم وجود دارد. شاید این نکته کلید حل در مسئله واجب کفایی باشد. صاحب جواهر در یک مورد تصریح کرده، اما ظاهر آن است که اکثر واجبات کفائیه این چنین هستند.

در واجب کفایی مطلوب صرف وجود فعل در خارج است. شارع می خواهد این فعل در خارج واقع شود، ولو من غیر مکلف ولو اینکه مکلفی آن را انجام ندهد. فرضاً دیوانه ای میت را تجهیز کند. در آنجایی که مسئله قصد قربت لازم دارد، یعنی واجب کفایی تعبدی داریم، چاره ای نیست باید مکلفی باشد؛ اما قالب واجبات کفائیه ما غیر تعبدی است؛ مانند واجبات نظامیه، یعنی واجباتی که نظام معیشتی مردم بر آن توقف دارد، تمام کارهایی که در اجتماع است به نوعی واجب کفایی است. مردم نانوا، طبیب، تاجر، کارگر و... لازم دارند، اما همه غیر تعبدی است.

آنچه شارع در واجبات کفائیه می خواهد، مسئله وقوع فعل در عالم خارج است. فرضاً کسی که در حال مُردن از گرسنگی است باید نجات پیدا کند. ولو حیوانی به او غذا داد؛ مثلاً یک حیوان گوشتی، چیزی مقابل او قرار داد، این واجب و مقصود مولا تحقق پیدا می کند.

این نکته به ضمیمه نکته قبل، ما در واجب کفایی باید مرکبی از نظریه مرحوم نائینی و کلام صاحب جواهر مطرح کنیم. یعنی بگوییم واجب کفایی یعنی مطلوب شارع، وجود آن فعل در عالم خارج است و از صرف الوجود است برای مکلف و در مواردی زیادی مکلف در آن دخالت ندارد.

به بیان دیگر، ما جمیع مکلفین و مجموع و احدهمای معین و غیر معین را کنار می گذاریم. بالاخره در واجب کفایی مکلف

کیست؟ اگر یادتان باشد دو مقدمه در بحث واجب کفایی گفتیم. طبق مقدمه اولی، بر طبق بعضی مبانی در باب حکم، لازم نیست در یک تکلیفی مکلف داشته باشیم.

یعنی شرط لازم نیست که حتماً در تکلیف، مکلف داشته باشیم. ممکن است تکلیفی باشد که مکلفی در آن مطرح نباشد، مثل واجبات کفائیه که صرف وجود فعل در عالم خارج مطلوب برای مولا است.

نسبت به واجبات کفائیه تعبدی چاره‌ای نداریم و باید بگوییم مکلف، منتها حرف مرحوم نائینی را می‌گوییم که در واجبات کفائیه تعبدیه، وجود فعل در عالم خارج از صرف الوجود مکلف، مقصود برای شارع است. یعنی ترکیبی از نظریه مرحوم نائینی و آنچه مرحوم صاحب جواهر هم به آن اشاره کرده در اینجا قرار بدهیم.

در اصول اهل سنت می‌گویند در واجب کفایی مطلوب وجود قید است من غیر نظر الی فاعل، یعنی نظری به فاعل و مکلف ندارند که به تعبیر صاحب جواهر نزدیک است. اگر در واجب کفایی این کار را انجام دهیم فرق آن با واجب عینی روشن می‌شود. در واجبات عینیه مکلف «کل واحد واحد من المکلفین و من آحاد المکلفین» است؛ اما در واجب کفایی صرف وجود مکلف است آن‌هم در واجبات کفائیه تعبدیه؛ اما در کفایی غیر تعبدی مسئله صرف الوجود مطرح نیست و فقط مطلوب وجود فعل در عالم خارج است. این چیزی است که به ذهن رسیده در این بحث.

سوال...؟

پاسخ استاد: اگر فعل انجام نشد، آنچه ما نفی می‌کنیم این است که نمی‌توانیم بگوییم همه عاصی هستند. عاصی کسی است که نزدیک‌تر به این عمل بوده و می‌توانسته آن را زودتر از دیگران انجام دهد. فرضاً کسی در روستا است و دیگری در شهر، آن در کنار میت نشسته و قدرت هم دارد هیچ‌گاه عقلاء نمی‌گویند بین انسانی که اینجا است با آن انسانی که مثلاً صد کیلومتر فاصله دارد، هیچ فرقی وجود ندارد.

سوال:....؟

پاسخ استاد: در واجبات کفائیه تعبدیه گفتیم به صرف الوجود مکلف توجه پیدا می‌کند. یعنی مرحوم نائینی صرف الوجود را در کل واجبات کفائیه مطرح کرده‌اند؛ اما ما عرض می‌کنیم فقط در واجبات کفائیه تعبدیه است. در غیر تعبدی مکلف دخالتی ندارد، اگر کسی انجام داد عقل می‌گوید او مطیع است و امتثال کرده اما تکلیف متوجه او نبوده.

سوال:....؟

پاسخ استاد: امتثال در لزومیات یا غیر لزومیات فرع بر این است که مولا غرض داشته باشد، الآن من می‌دانم غرض مولا به فعلی تعلق پیدا کرده و خطایی هم نکرده. اگر من آن عمل را انجام دادم عقلاء مرا ممثّل نمی‌دانند؛ اصول متأخر اکثراً این مبنا را دارند که اطاعت و امتثال حتی قصد قربت متفرع بر خطاب امر نیست.

سوال:....؟

پاسخ استاد:

مرحوم آقای خویی می‌فرمایند برای رسیدن به غرض مولا راهی جز امر نداریم، اما ما گفتیم نه راه‌های دیگر هم وجود دارد. اشکال را هم آنجا مطرح کردیم.

سوال:....؟

پاسخ استاد: نه اول بايد فعليت تكليف را درست كنيم. نمي شود گفت در مرحله فعليت تكليف متوجه همه نيست اما در مرحله تنجز است. مرحله فعليت قبل از مرحله تنجز است.

سوال:....؟

پاسخ استاد: وقتي كفار به بلد اسلامي حمله مي كند در كتاب هاي فقهي وجود دارد كه «يجب علي كل مسلم» كه برود دفع كند. الان مخصوصاً با اين روابط و رسانه هاي گروهى كه وجود دارد همه مسلمين جهان اطلاع پيدا مي كنند، بر همه واجب است كه بروند؟ اين را عقلاء هم نمي پذيرند. آن هاى كه در ميدان و دايره هستند، عقل اول آن ها را ملزم مي كند. آن كسى كه آنجا نشسته نمي تواند بگويد من يكي و آن يكي كه صد هزار كيلومتر آن طرف تر است بايد باهم اين كار را انجام دهيم. مي خواهيم بگويم اين ها ما را راهنمايي مي كند، تكليف ابتداءً به چه كساني تعلق پيدا مي كند. در واجبات كفائيه (من به الكفايه) يعني «من يكون في الميدان وأقرب من الاتيان التكليف»، اين ها اول تكليف متوجه شان است. نمي شود گفت بين اين ها و آن هاى كه فاصله زياد دارند هيچ فرقي وجود ندارد.

فرع مرحوم نائيني در مورد وظيفه فاقدین ماء

مرحوم نائيني بعد از اينكه بحث واجب كفائي مطرح شده فرعي را عنوان کرده اند. فرع مرحوم نائيني: اگر دو نفر فاقد الماء هر دو تيمم كردند، بعد از تيمم آبي پيدا شد، اما اين آب به مقداري است كه يكي از آن ها مي تواند با آن وضو بگيرد. مرحوم نائيني فرموده به مجرد اينكه اين آب پيدا شد، درست است كه يكي بيشتر نمي تواند با آن آب وضو بگيرد، اما يصدق بر هر کدام از اين ها في نفسه كه واجد الماء هستند. شخص الف يصدق كه في نفسه واجد الماء است با قطع نظر از ديگر و ديگري هم يصدق عليه كه واجد الماء است با قطع نظر از ديگري. مي فرمايد به مجرد پيدا شدن آب بر هر کدام يصدق مي كند كه في نفسه واجد الماء هستند، تيمم هر دو باطل مي شود.

آيا اين بيان مرحوم نائيني درست است يا نه؟ مرحوم آقاي خويي در كتاب محاضرات، (جلد چهارم ، صفحه 58) فرموده اند اين بيان را مطلقاً نمي توانيم بپذيريم. يا بايد بگويم در اينجا احدهما سبقت مي گيرد يا هر دو کنار مي نشينند و هيچ كدام تسابق بر اينكه با اين آب وضو بگيرند پيدا نمي كنند. اگر هر دودست رو دست گذشتند و نرفتند از اين آب وضو بگيرند و تسابق پيدا نكردند، تيمم هر دو باطل است. اينجا نظريه استاد خود را قبول مي كنند؛ اما اگر يكي سبقت گرفت و وضو گرفت. تيمم ديگري باطل نيست. اگر هر دو رفتند كه با اين آب وضو بگيرد منتها هر کدام در مقابل ديگري مقاومت كرد تا وقت گذشت، باز تيمم هر دو در اينجا صحيح است. اين هم نظري است كه ايشان دارد نتيجه اين را فردا عرض مي كنيم و بعد واجب موقت و غيرموقت شروع مي شود.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ